

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم  
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

نویسنده: آنی لاکروآ-ری - \* Annie Lacroix-Riz par

برگردان از: حمید محوی

۱۷ جون ۲۰۱۴

۶ جون ۱۹۴۴، پیاده شدن نیروها

از اسطوره تا واقعیت

Le débarquement du 6 juin 1944, du mythe à la réalité



طی ۷۰ سال، اسطوره آزاد سازی اروپا توسط انگلوساکسون ها به ما تحمیل شده است. با این وجود استاد تاریخ معاصر خانم آنی لاکروآ – ری یادآوری می کند که طرح واشینگتن و لندن به طریق اولی مبارزه علیه نازیسم نبود، بلکه هدف اصلی آن کمونیسم بود. و باید دانست که ارتش ایالات متحده نبود که رایش را شکست داد، بلکه شوروی ها بودند که ارتش نازی را درهم شکستند.

شبکه ولتر | ۴ جون ۲۰۱۴



## سیطره اسطوره آزادسازی اروپا توسط ایالات متحده

جون ۲۰۰۴ طی شصتمین سالگرد پیاده شدن نیروهای متفقین در نورماندی، این پرسش مطرح گردید که «کدام یک از ملت ها بیش از همه در شکست المان شرکت داشته است»، مرکز آمار عقاید عمومی نتایجی را اعلام کرد که با نتایج اعلام شده در می ۱۹۴۵ کاملاً متفاوت به نظر می رسد: به ترتیب برای ایالات متحده ۵۸ درصد (۲۰۰۴) و ۲۰ درصد (۱۹۴۵) و برای شوروی ۲۰ درصد (۲۰۰۴)، و ۵۷ درصد (۱۹۴۵) (۱). از بهار تا تابستان ۲۰۰۴ دائماً در بوق و کرنا دمیدند که سربازهای ایالات متحده آمریکا از ۶ جون ۱۹۴۴ تا ۸ می ۱۹۴۵ اروپای «غربی» را درهم نوردیدند تا استقلال و آزادی را به آنها بازگردانند، یعنی استقلال و آزادی که به دلیل تصرف سرزمین هایشان توسط المان نازی از بین رفته بود. با آگاهی به این امر که المان نازی دائماً در تهدید پیشرفت های ارتش سرخ به سوی غرب به سر می برد. در اختلالی که در مورد آمار روی داد، نخستین نتیجه آن قربانی شدن حقیقت تاریخی در مورد نقش اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی بود، اما در مورد حقیقت قربانی شده در فراسوی معکوس شدن درصدهای اعلام شده از سوی دفتر آمار با گذشت زمان، هیچ پرسشی مطرح نگردید (۲).

هفتادمین سالگرد ۲۰۱۴ بدترین نوع تاریخ نگاری تحریف شده را در چشم انداز و زمینه منازعات اخیر علیه ضمیمه سازی های روسیه در اوکراین و در مناطق دیگر به نمایش گذاشت (۳).

افسانه سرائی— تحریف تاریخی— با توسعه نفوذ ایالات متحده آمریکا در قاره اروپا از سال ۱۹۴۲ در واشینگتن طرح ریزی شده بود و با کمک واتیکان، سرپرست مناطق کاتولیک به اجراء گذاشته شد. واتیکان در عین حال امور اداری را پیش از و طی و بعد از جنگ جهانی دوم در «وادی نفوذ غرب» به عهده داشت (۴). به همراهی و در عین حال رقابت با المان فدرال (و سپس المان متحده شده)، پیشروی به سوی شرق از تاریخ فروپاشی دیوار برلین (۱۹۸۹) ریتم و آهنگ سرسام آوری به خود گرفت: پیشروی «اهداف جنگی» را که مسکو در جولای ۱۹۴۱ مدعی آن بود و سال ۱۹۴۴ پیروز مندانه بدان رسید (بازپس گیری سرزمین ۱۹۳۹-۱۹۴۰) و (تصاحب وادی نفوذ در مناطقی که کمر بند امنیتی در اروپای مرکزی و شرقی می نامند، یعنی راه قدیمی ژرمنیک برای حمله به روسیه: فنلاند، کشورهای بالتیک، لهستان و رمانی) (۵).

طرح آمریکائی به اندازه ای باشتاب پیش می رفت که آرماند براردر، در مقام دیپلمات در ویشی و، پس از آزادسازی، مشاور سفیر در واشینگتن (دسامبر ۱۹۴۴) سپس در بن (اگست ۱۹۴۹) در ۱۹۵۲ پیشبینی کرد که: «همکاران صدر اعظم کنراد آدانور (پدرخوانده المان معاصر) بر این باور بودند که به طور کلی روزی که آمریکا در وضعیت برتری قرار گیرد، اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی مناطق اروپای مرکزی و شرقی را رها خواهد کرد که در حال حاضر بر آن تسلط دارد.» (۶). پیشبینی های شگفت آور براردر در می-جون ۲۰۱۴ از حد پیشبینی شده پا فراتر نهاد: شوروی سابق، از سال ۱۹۹۱ به روسیه تنزل یافت و در مرز فوری خود و پشت دروازه اوکراین مورد تهدید قرار گرفته است.

«راه پیمائی به سوی شرق» (\*) با گذشت زمان از جنگ جهانی دوم جریان مشابهی پیدا می کند. پیش از آزادسازی «افکار عمومی فرانسه» به دلیل تبلیغات ایدئولوژیک گول خورده بود و به همین علت شوروی را گرگ و رایش را گوسفند قربانی می دید.

نشریات بزرگ که به املاک خصوصی سرمایه داری مالی تعلق داشت، متقاعد کرده بود که رها کردن متحدی مانند چکسلواکی می تواند صلح پایداری را به ارمغان بیاورد. یک پیشگوی دیگر از مرکز فرماندهی، دو هفته پیش از رویداد مونیخ، اخطار داده بود که (۷) «این ضمیمه سازی شاید چیزی نیست به جز مقدمه ای برای یک جنگ اجتناب

ناپذیر، که در پایان تمام مصیبت های آن، فرانسه در خطر شکست و تجزیه قرار خواهد گرفت، و به دولتی دست نشانده تبدیل خواهد شد که تنها ظاهراً مستقل به نظر می رسد.»

فرانسه که از سوی نخبگان خود گول خورده و به دلیل خیانت آنها، با سرنوشت پیش بینی شده روبه رو شد ولی ۵۰ درصد حقوق کارگران فرانسوی و کارمندان کاهش یافت و بین ۱۹۴۰ و ۱۹۴۴ به طور متوسط ۱۰ تا ۱۲ کیلو وزن کم کردند و لاغر شدند. در نتیجه از این پس فرانسوی ها کمتر در دام فریب تبلیغات ایدئولوژیک افتادند.

فرانسوی ها قطعاً واقعیت نظامی را دیرتر از «محاقل آگاه»، و به تدریج در شمار فزاینده تر و طی ماه ها کشف کردند، از طریق نقشه جهان یا از روی نقشه هائی که در نشریات همکاران نازی منتشر می شد، سیر تحولی «جبهه شرق» را پی گیری می کردند، و پی بردند که شوروی که از جولای ۱۹۴۱ بی آن که پاسخی دریافت کند، خواهان گشایش جبهه غرب، دومین جبهه برای کاهش قربانیان جنگی است و به تنهائی سنگینی جنگ را بر دوش خود حمل می کند.

خبر پیاده شدن نیروهای انگلیس و امریکا در افریقای شمالی (۸ نومبر ۱۹۴۲) که موجب شور و شادی آنها شده بود، در بهار آینده به خاموشی گرائید. گزارشی از دفتر مرکزی اطلاعات و عملیات گولیت، اپریل ۱۹۴۳ می گوید: «امروز چشم تمام امیدها به سوی روسیه برگشته و پیروزیهایشان تمام مردم را سرشار از شادی ساخته... هر گونه تبلیغات حزب کمونیست دیگر بی هوده بنظر می رسد... زیرا مقایسه بسیار ساده بود. انفعال غیر قابل تعریف و توجیه یک عده و حرکت قهرمانانه یک عده دیگر روزهای دشواری را برای آنهائی که نگران سقوط بلشویک بودند آماده می سازد» (۸).

اگر فریفتن نسل هائی که خاطرات جنگ را هنوز به یاد داشتند کار ساده ای نبود، ولی امروز تحریف رویدادهای تاریخی به سادگی انجام می گیرد. با از بین رفتن تدریجی شاهدان و بازیگران تاریخ گذشته، باید فروپاشی جنبش کارگری رادیکال را نیز اضافه کنیم. حزب کمونیست فرانسه، «حزب تیرباران شدگان»، مدت ها به شکل گسترده فراتر از صفوف خود واقعیات این جنگ را به آگاهی عموم رسانده است. آنچه باقی مانده کمتر در روزنامه حزب کمونیست منعکس می شود، که در واقع در حال از بین رفتن است، و حتی با ندامت از گذشته «ستالینی» می نویسد، در حالی که معاصر مقاومت او بود. ایدئولوژی حاکم از سد بسیار مهمی عبور کرد و در منطقه بر دیگران مسلط شد. دوایر آکادمیک دیگر هیچ مقاومتی در مقابل تحریف افسارگسیخته رسانه های چاپی یا صدا و سیمائی یا سینما (۹) از خود نشان نمی دهند (و حتی متحد می شوند). در نتیجه، تدارکات و اهداف ۶ جون ۱۹۴۴ نه در فلم هائی مانند *باید سرباز رایان را نجات داد* و نه در مستندهای طولانی مانند *آپوکالیپس* به روشنی مطرح نمی گردد.



**La Pax Americana**

حاکمیت امریکا، از دیدگاه آرماند برارد در جولای ۱۹۴۱

مشخصاً پیش از «چرخش» ستالینگراد (ژانویه-فبروری ۱۹۴۳) بود که نخبگان فرانسوی نتایج وضعیت نظامی حاصل از «مقاومت سرسختانه سرباز روسی» در رابطه با وضعیت ایالات متحده را ارزیابی کردند.

گزارش نیمه جولای ۱۹۴۱ گواه بر این موضوع است که جنرال پل دوین، رئیس هیأت نمایندگی فرانسه در کمیسیون المان برای آتش بس ویسبادن، تهیه و نگارش آن را به همکار دیپلمات خود آرماند برارد می سپارد (۱۰) :

۱— جنگ برق آسا دیگر پاسخ نمی داد (مترجم : جنگ برق آسا شیوه خاص جنگی ارتش نازی بود که با تمرکز آتش توپخانه سنگین روی مواضع دشمن امکان تسخیر مناطق تعیین شده را امکان پذیر می ساخت). «سرنوشت عملیات» از این پس پیشبینی های رهبران رایش سوم را نفی می کرد [که... مقاومت بی بدیل و سرسختانه سرباز روسی، پیاده نظام خلق پر شور و احساس، حملات چریکی خسته کننده در پشت سر، تحمل تلفات جدی، فضای خالی در مقابل لشکر متهاجم، مشکلات بسیار جدی برای تدارکات و ارتباطات به وجود آورده بود که پیشبینی نکرده بودند.

نبردهای عظیم تانک ها و هواپیماها در نبود واگن های مناسب برای ریل های پهن، ضرورت تضمین جاده های آسیب دیده برای عبور و مرور روی چند صد کیلومتر، برای ارتش المان به بهای استهلاک تجهیزات و صرف سوخت بسیار و خطر کاهش ذخیره جبران ناپذیر انبار کربوران و کائوچو می انجامد. چنان که می دانیم مرکز فرماندهی المان سه ماه ذخیره سوخت تدارک دیده بود. طی سه ماه می بایستی که کمونیسست های شوروی را از پا بیندازد، نظم را با ایجاد رژیم تازه ای در روسیه برقرار سازد، و از تمام منابع طبیعی کشور و به ویژه از ذخائر سوخت فسیلی قفقاز بهره برداری کند. با این وجود، روسیه با قطع نظر از موارد غذایی برای فردا، با آتش افکن محصولات کشاورزی و روستاهایش را به آتش می کشد و تجهیزات عبور و مرور خود را منهدم می کند.»

۲— احتمال خطر شکست المان (که آرماند برارد به تفصیل به آن پرداخته است) اربابان فرانسه را مجبور می کند که با یک محافظ امپریالیست دیگر «در قاره اروپا» متحد شوند که از دوران صلح سال های ۱۹۲۰ برگزیده بودند. چنین چرخشی «در ماه های آینده» ناممکن است، با مهارت و ظرافت می بایستی از حاکمیت المان به حاکمیت اجتناب ناپذیر ایالات متحد منتقل شویم. زیرا در گذشته، تنها برنده جنگ ۱۹۱۸ ایالات متحده بود : و در جنگ کنونی نیز ایالات متحده پیروزمندتر از گذشته خواهد بود.

قدرت اقتصادی ایالات متحده، تمدن برجسته، افزایش جمعیت، نفوذ فزاینده این کشور در تمام قاره ها، تضعیف دولت های اروپائی که می توانستند با آن رقابت کنند، جملگی حاکی از این امر است که هر چه پیش آید، چرخ جهان طی دهه های آینده باید به خواست ایالات متحده به گردش درآید (۱۱) «در نتیجه آرماند برارد از جولای ۱۹۴۱ پیروزی نظامی شوروی را در آینده تشخیص داده بود — که واتیکان کمی بعد آن را به روشنی تعریف کرد (۱۲)، که جنگ فرسایشی المان را از پا خواهد انداخت، «تنها فاتح» با «قدرت اقتصادی» در این جنگ مانند جنگ پیشین «ستراتژی حاشیه نی» را به کار خواهد بست (مترجم : ستراتیژی حاشیه نی به طور مختصر به این معنا است که نیروها در اطراف و نقاط قابل دسترسی به دشمن و یا مناطقی که تحت اشغال خود دارد تمرکز داده می شوند. ناو هواپیما یکی از ابزارهای این نوع ستراتیژی تلقی می شود).

### «ستراتژی حاشیه نی» و تسلط امریکا بر اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی

ایالات متحده که هرگز متحمل اشغال نیروی بیگانه نشده و از تاریخ تسلط شمال صنعتی بر جنوب برده دار و کشاورز هیچ تخریب زیانباری به خود ندیده، ارتش دائمی خود را پیش از (و احتمالاً از تاریخ) دوران امپریالیسم برای مأموریت هایی به همان اندازه سخت که ساده، متمرکز ساخته بود : از بین بردن مردمان بومی، به زیر سلطه کشیدن همسایگان ضعیف (کشورهای امریکای لاتین به عنوان باغ پشتی عمارت مستر امریکا) و اعمال اختناق در درون. برای گسترش

امپریالیستی، توصیه رهبر گروه همسرایان امپریالیسم، آلفرد ماهان (ستراتیژ نیروی دریایی ایالات متحده ۱۸۴۰-۱۹۱۴) گسترش بی حد و مرز نیروی دریایی بود، جانشینان او همین نظریه را در مورد نیروی هوایی نیز مطرح کردند (۱۳). ولی نازل بودن سطح نیروی زمینی حاکی از نبود توان کافی برای مداخله در منازعات اروپا بود. وقتی پیروزی با مداخله کشور دیگری با قابلیت کافی برای عرضه گوشت دم توپ به دست آمد، نیروهای ایالات متحده به شکل مابعدی در کشورهای تحت کنترل مستقر می شوند، همان گونه که در بهار ۱۹۱۸ به وقوع پیوست: از این پس، از راه پایگاه های هوا دریای خارجی صورت می گیرد، بر این اساس از نومبر ۱۹۴۲ در پایگاه های افریقای شمالی نیروهای امریکائی به نیروهای بریتانیائی پیوستند (۱۴).

توافق سه جانبه (فرانسه، انگلستان، روسیه) در سال ۱۹۱۴ به تقسیم نقش نظامی انجامیده بود، به ویژه برای فرانسه و با توجه به واپس کشیدن روسیه حفظ گردید. تنها اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی بود که این بار در صحنه نظامی جنگ امریکائی را به عهده داشت، جنگی که بر اساس بررسی سرری دسمبر ۱۹۴۲ توسط کمیته فرماندهان مرکز فرماندهی میان ارتشی، شاخص ویژه ای را مشخص کرده بود و آن هم «عدم رعایت حاکمیت ملی» در مورد کشورهای خارجی بود. سال ۱۹۴۲-۱۹۴۳ کمیته فرماندهان مرکز فرماندهی میان ارتشی در مرحله نخست از جنگی که جریان داشت (و جنگ پیشین) نتیجه گرفت که «ستون فقرات» جنگ آینده «بمب افکن های ستراتیژیک امریکائی» خواهد بود و «ابزار سیاست امریکا، ارتشی بین المللی» که انجام مأموریت های ثانوی (زمینی) را به عهده می گیرد «بین المللی خواهد شد و به قدرت امریکا وجهه قانونی خواهد داد». در مرحله دوم در دوران پسا جنگ ایجاد فهرست بی پایان پایگاه در سراسر جهان مطرح خواهد بود، حتی در مناطق استعماری «هم پیمانان»، این موضوع را جنرال هانری آرنولد فرمانده مرکز فرماندهی به روشنی در نومبر ۱۹۴۳ مطرح کرد: «هیچ عاملی نمی تواند مانع نگهداری هواپیماهای نظامی ما در فرودگاه ها و عملیات آنها بر فراز برخی سرزمین ها با حاکمیت خارجی شود» (۱۵)

«جنگ سرد» با تبدیل اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی به هیولای شوروی (۱۶) تکنیک استفاده ضروری از «گوشت دم توپ» از سوی متفقین (موقتی) را آشکار ساخت و بدان معترف شدند و به همین گونه اهدافشان در مورد «بمباران ستراتیژیک از سوی امریکا». در می ۱۹۴۹، منشور آتلانتیک که ۴ اپریل به امضاء رسید، کلارانس کینون رئیس کمیسیون امور مالی اتاق نمایندگان از ساخت «بمب افکن دور پرواز با قابلیت حمل بمب اتمی» تجلیل به عمل آورد. این بمب افکن می توانست «ظرف سه هفته تمام مراکز نظامی شوروی را منهدم سازد»، او مشارکت هم پیمانان را تبریک گفت «...» با گسیل ضروری سربازان جوان برای اشغال خاک دشمن، پس از آن که ما آنها را از طریق بمباران هوایی نا امید ساخته و از بین بردیم. [...] ما این طرح را به همین شکل در طی آخرین جنگ به اجراء گذاشتیم « (۱۷).

تاریخشناسان ایالات متحده میچل شری و مارتین شروین نشان داده اند که: اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی به عنوان ابزار نظامی پیروزی همزمان به آماج جنگ های کشورگشایانه آینده نیز تبدیل شد — و نه رایش، که رسماً به عنوان «دشمن ملل متحد» بازشناسی شده بود. — بر این اساس می توانیم نظریه ویلیام آپلمن ویلیامز یکی از بنیانگذاران «مکتب رویزیونیست» (ترقیخواه) امریکائی را بهتر درک کنیم. نظریه او (۱۸) در مورد «مناسبات امریکا و روسیه از سال ۱۷۸۱ تا ۱۹۴۷» (۱۹۵۲) نشان داده است که «جنگ سرد» طی سال ۱۹۱۷ آغاز شد و نه در سالهای ۱۹۴۵-۱۹۴۷ و بنیادهای آن نیز نه ایدئولوژیک بلکه اقتصادی بود، و روس-هراسی ایالات متحده به دوران امپریالیسم باز می گردد (۱۹). «توافقات نامنسجم و غیر رسمی روسیه و امریکا [...] در رابطه با حقوق عبور خط آهن [روس ها] از منچوری میانی و شرق چین بین سال های ۱۸۹۵-۱۹۱۲ به تعلق مناسباتی انجامید که از پیش دچار ابهام بود. شوروی ها علاوه بر این جسارت کرده و غار علی بابای خودشان را مورد بهره برداری قرار داده و

استقلال سرزمین وسیع خودشان را یعنی چیزی معادل ۲۲ میلیون کیلومتر مربع را از سیطره سرمایه های ایالات متحده حفظ کرده بودند و این همان موضوعی بود که موجب پیدایش « سیاست امریکا در خاور دور شد، و از **تتودور روزولت و جان هی تا فرانکلین روزولت و سپس ویلسون، هوگ و هوور** تداوم یافت» (۲۰) و به همین گونه در افریقا و در اروپا به عنوان مناطق ممتاز «برای تقسیم و تقسیم مجدد جهان» (۲۱) یعنی تمدید سیاست دائمی ایالات متحده از ۱۸۸۰-۱۸۹۰.

خواست واشینگتن بر آن بود که «تقسیم- تقسیم مجدد» را اکیداً به نفع خود به اجراء گذارد، به همین دلیل بنیادی بود که **روزولت** هر گونه مذاکره ای را در زمان جنگ با **ستالین و چرچیل** در مورد تقسیم «مناطق نفوذ» و تو کرد. توقف جنگ پیروزی نظامی را به رایگان برای امریکا تضمین می کرد، زیرا وضعیت روسیه به عنوان مهمترین رقیب، اسفناک بود و در اثر تهاجم المان ویران شده بود (۲۲).

فیروزی- مارچ ۱۹۴۴، میلیاردر امریکائی **هاریمن**، سفیر ایالات متحده در مسکو از سال ۱۹۴۳، در دو گزارش رسمی به وزارت امور خارجه (« برخی وجوه سیاست شوروی کنونی» و « روسیه و اروپای شرقی») بر این باور است که اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی، « تضعیف شده در جنگ و تکیه به کمک اقتصادی ما [...] یکی از اهرم های اصلی ما برای هدایت سیاستی خواهد بود که منطبق بر موازین ما باشد»، حتی توان پا گذاشتن روی اروپای شرقی را نخواهد داشت که به زودی امریکائی خواهد شد. شوروی برای دوران پسا جنگ به کمک های ایالات متحده بسنده خواهد کرد، یعنی روندی که به ما اجازه می دهد که «از گسترش نفوذ اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی در اروپای شرقی و مناطق بالکان اجتناب کنیم» (۲۳). ترازنامه ظاهراً خوشبینانه ای به نظر می رسد، ولی اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی از منافع خود قطع نظر نمی کند و بر اساس این پیشبینی ها عمل نخواهد کرد.

### حاکمیت امریکا در مناطق نفوذی فرانسه

#### نقشه های صلح الیگارشیک

این «اهرم» مالی به همان اندازه در غرب که در شرق، **هریمن** میلیاردر امریکائی می گوید: « یکی از مؤثرترین سلاح هائی بود که ما برای هدایت رویدادهای سیاسی اروپا در راستائی که می خواستیم در اختیار داشتیم» (۲۴)

از دیدگاه حکومت سلطه جوی امریکا، الیگارشی مالی بزرگ، قلب امپریالیسم فرانسه به ویژه در ماورای دریا — **لومگر دوبروی**، رئیس کارخانه روغن سازی لسبور (و شرکت های نفتی)، رئیس بانک هندوچین **پل بودوین**، آخرین وزیر امور خارجه دولت **رینو** و نخست وزیر **پتن**، و غیره — از دومین فصل ۱۹۴۱ فعالانه با سرمایه دار بزرگ **رابرت مورفی** وارد مذاکره شد. **رابرت مورفی** نماینده ویژه **روزولت** در افریقای شمالی بود. نخستین مشاور حکومت نظامی در منطقه اشغالی ایالات متحده در المان و یکی از رؤسای سرویس های اطلاعاتی، دفتر خدمات ستراتیژیک جنگ در مرکز آژانس اطلاعاتی (سیا) در سال ۱۹۴۷، در دسمبر ۱۹۴۰ در الجزائر مستقر شده بود. این کاتولیک اصول گرا طرح پیاده کردن نیروهای ایالات متحده را در افریقای شمالی آماده می کرد، که سکوی پرواز برای اشغال اروپا بود، و می بایستی در مرحله مشخصی — و مقدمه از فرانسه — آغاز شود. مرحله مشخص نیز یعنی وقتی که اتحاد جماهیر شوروی برای آزاد سازی کشورهای اشغالی از مرزهای خود عبور کند (۱۹۴۰-۱۹۴۱) (۲۵). این مذاکره ها در مناطق غیر اشغالی برگزار شد، در «امپراتوری»، و از طریق «بی طرفان»، طرفداران **هیتلر سالازار** و **فرانکو**، که به آژیرهای ایالات متحده، سوئیس و سوئدنی ها حساس بود، و از طریق واتیکان که به همان اندازه که در ۱۹۱۷-۱۹۱۸ احساس نگرانی می کرد و خواهان صلحی آرام برای رایش شکست خورده بود. مذاکرات تا پایان جنگ

ادامه یافت، از سال ۱۹۴۲ طرح «برگرداندن جبهه ها» علیه اتحاد جماهیر شوروی ضمیمه شد و این طرح پیش از تسلیم المان فعال گردید (۲۶) ولی تبعات کامل آن پس از ۸ و ۹ می ۱۹۴۵ کاملاً تأثیرات خود را نشان داد. معاملات اقتصادی فوری و (در افریقای شمالی) و معاملات اقتصادی آینده (متروپولیتن ها و کلونیال ها برای دوران پسا آزادی) با الیگارش‌های مالی جمعی، واشینگتن برای حذف جنرال دوگل نیز روی آنها حساب می کرد. دوگل از هر دو سو مورد نفرت بود. به هیچ عنوان نه به این علت که نظامی دیکتاتور تحمل ناپذیری بود. دوگل خوشایند نبود تنها به این علت که، با تمام وجهه ارتجاعی اش، وجهه مردمی و نیرویش را مدیون [مقاومت-داخلی] و به ویژه کمونیست ها بود: به این علت که مانع دست یازی کامل ایالات متحده می شد، در حالی که طرفداران دولت ویشی، فرانسوی هائی که مورد نفرت مردم فرانسه بودند و به المان نازی خدمت می کردند، به همان اندازه به طرح های امریکائی می پیوستند و به فرمان آنها عمل می کردند.

### ... علیه امیدهای مردم

در مقابل، بورژوازی فرانسه که همواره در صورت پیروزی بلشویکها، برای سربازان امریکائی یا بریتانیائی وظیفه ای طبیعی می دانستند که در خدمت آنها باشند، پولیس اطلاعاتی فرانسه از فبروری ۱۹۴۳ «پرولتاریا» را مطرح کرد که هیجان زده بود: «بیم این که پیروزی شان از سوی مراتب مالی بین المللی به تاراج برود، با سقوط ستالینگراد و پیش روی عمومی شوروی ها برطرف شد» (۳۲). اما، از این سو، با تأسف از انفعال نظامی آنگلساکسون ها علیه محور نازی، بمباران های هوائی علیه غیر نظامیان نیز آنها را خشمگین تر کرده بود. بمباران های استراتژیک امریکائی که از سال ۱۹۴۲ بی وقفه صورت می گرفت، مردم غیر نظامی را بمباران می کرد ولی اتحادیه های صنعتی که با آنها همکاری داشتند، در امان می ماندند. کارخانه ها در لودویگس هافن خسارتی ندید و در واقع خسارات بسیار ناچیز بود (۳۳).

تا سال ۱۹۴۴ هیچ تحولی در این زمینه روی نداد، تا وقتی که گزارش مفصلی در ماه مارچ در مورد «بمباران های نیروی هوائی انگلیس و امریکا و واکنش مردم فرانسه» نتایج «حملات مرگبار و بی هوده» آن را بر ملا ساخت: خشم برانگیخته شده از ۱۹۴۳ بنیان کنترل ایالات متحده در منطقه را به لرزه انداخته بود. از سپتمبر ۱۹۴۳ حمله روی مناطق حومه پاریس شدت یافت، «بمباران به شکل اتفاقی، بی آن که هدف مشخصی داشته باشد صورت گرفته و هیچ نگرانی از بابت حفظ جان ساکنان منطقه به خود راه نداده اند». شهر نانت در پی ستراسبورگ، لا بوکا، آنسی، سپس تولون «کارگران خشمگین علیه آنگلساکسون ها سنگ تمام گذاشتند»: دائماً کارگران هستند که کشته می شوند ولی اهداف صنعتی دست نخورده باقی می ماند، و یا در بدترین وضعیت خسارت ناچیزی می بیند. در عملیات همیشه اقتصاد جنگی المان حفظ می شد، گوئی که آنگلو ساکسونها بیم داشتند که جنگ خیلی زود به پایان رسد.

در نتیجه دودکش های بلند کارخانه های ذوب آهن دست نخورده باقی می ماندند، که «تخریب آنها فوراً صنایع را متوقف می ساخت». «در برخی محافل کارگری که به شدت در بمباران ها ضربه دیده بودند، نظریات خطرناکی رواج پیدا کرده [...] آنها می گویند سرمایه داران آنگلو ساکسون از حذف رقبای تجاری خود ناخرسند نیستند و در عین حال کارگران را از بین می برند و به خاک سیاه می نشانند تا در فردای پسا جنگ توانی برای مطالبات اجتماعی خود نداشته باشند. بی هوده خواهد بود که بخواهیم افکار عمومی فرانسه را کتمان کنیم، زیرا مدتی است که در رابطه با انگلیس و امریکا دیدگاه هایشان به سردی گرائیده» که دائماً «روز موعود پیاده کردن نیروهایشان را به تأخیر می اندازند» درد و رنج فرانسوی ها قابل بیان نیست [...] نیروی های پویای کشور به آهنگ از کف دادن اعتماد به متفقین

سیر نزولی می‌پیماید. [...] با آگاهی به واقعیت تلخ رویدادها، بیشتر کارگران از این پس تمام امیدشان را به روس‌ها گره زده‌اند و به باور آنها، ارتش آنها تنها نیروئی است که می‌تواند به زودی از عهده مقاومت المان‌ها بر آید. «(۳۴). در نتیجه در فضای خشم و دل‌چرکینی از «متفقین» بود که در پیشا و پسا ۱۹۱۸ با رایش‌سازش داشت، پیاده شدن نیروها در ۶ جون ۱۹۴۴ به وقوع پیوست.

خشم و شوروی دوستی نزد مردم دوام آورد، که در حزب کمونیست فرانسه طنبن خاصی می‌انداخت تا جائی که دولت تازه تأسیس گولیت را نگران ساخته بود: «تبلیغات آن در مورد پیاده شدن نیروها بخشی از نیروی نفوذی آن را خنثی ساخت»، ولی «مدت زمان طولانی که آنها برای پیاده کردن نیروهای انگلیس و امریکائی در خاک فرانسه صرف کردند برای تجلیل از ارتش روس به کار بسته شد تا نشان دهند که تنها ارتشی بود که توانست به شکل مؤثر علیه نازی‌ها بجنگد. در عین حال مرگ و میرها و مصیبت ناشی از بمباران‌ها موجب شد که برای روس‌ها تبلیغ شود و بگویند که آنها بر اساس شیوه‌های سنتی می‌جنگند و هیچ اقدامی علیه مردم غیر نظامی انجام نداده‌اند» (۳۵)

همان‌گونه که آمار ملی در پسا آزادی، روزنامه پاریزین («از ۲۸ اگست تا ۲ سپتمبر ۱۹۴۴») و می ۱۹۴۵ گواهی می‌دهد، کاهش میزان طرفدارای به ثبت رسیده در این بخش اولیه از زمینه نفوذ ایالات متحده بین آزاد سازی پاریس و پایان جنگ در اروپا ثابت باقی می‌ماند. افراد چندانی از آن دوران باقی نمانده‌اند تا یادآور شویم که پس از نبرد آردن (دسمبر ۱۹۴۴ - جنوری ۱۹۴۵) یعنی تنها نبرد مهمی که آنگلو ساکسون‌ها علیه قطعات المانی انجام دادند (۹۰۰۰ کشته از سوی امریکائی‌ها) (۳۷)، فرمانده ارتش دفاعی المان با شتاب برای تسلیم و ارسال نیروها به شرق با آنگلو ساکسون‌ها وارد مذاکره شد.

— پایان مارچ ۱۹۴۵، «۲۶ لشکر المانی در مرزهای غربی مستقر بودند»، به تنها هدف خروج «به سوی غرب» از طریق پل‌های شمال، «از سوی دیگر ۱۷۰ لشکر در مرز شرقی» که سرسختانه تا ۹ می مقاومت کردند و جنگیدند (یعنی تا تاریخ آزاد سازی پراگ) (۳۸).

— ایالات متحده نجات بخش که به یمن جنگ، درآمد ملی اش دوبرابر شده بود، در مرزهای اقیانوس آرام و اروپا در مجموع از دسمبر ۱۹۴۱ تا اگست ۱۹۴۵ (۳۹) تعداد ۲۹۰۰۰۰۰ سرباز از دست داد، این تعداد معادل قربانیان شوروی در سه هفته جنگ در دروازه‌های برلین است، یعنی تنها یک درصد تمام قربانیان شوروی در «جنگ کبیر میهنی» یعنی نزدیک به ۳۰ میلیون قربانی از کل ۵۰ میلیون قربانی در جنگ جهانی دوم.

از ۶ جون تا ۹ می ۱۹۴۵، واشینگتن تمام «کمر بند امنیتی» (مترجم: به کشورهای اطلاق می‌شود که در غرب روسیه شوروی واقع شده و پس از جنگ اول جهانی ایجاد شد تا از گسترش انقلاب و نظریات بولشویکی در بقیه اروپا جلوگیری شود. این کشورها عبارتند از فنلاند، کشورهای بالت، پولند و رومانی) و یا تقریباً تمام آن را کارگزاری کرد که رقبای امپریالیست او یعنی انگلیس و فرانسه در سال ۱۹۱۹ تدارک دیده بودند. یکی از عملکردهای این کمر بند امنیتی تبدیل ساختن محبوب‌ترین کشور نزد مردم اروپا، حتی بین مردم فرانسه، به حیوان سیاه بود. افسانه «جنگ سرد» نیز مانند افسانه آزاد سازی اروپا به دست ایالات متحده سزاوار تصحیحاتی چند می‌باشد (۴۰)

#### یادداشت :

#### Drag nach Osten\*

راه پیمانی به سوی شرق به زبان المانی، در اصل جریان مهاجرت استعماری ژرمن‌ها به سوی شرق است که از نخستین نیمه قرن دوازدهم میلادی آغاز شد و تا قرن نوزدهم ادامه یافت. ولی این اصطلاح در عین حال در کتاب‌های



تاریخ، به سیاست کشورگشایی پروس و اتریش در پولند یا در کشورهای بالکان در پایان قرن هجدهم و نوزدهم نیز  
اتلاق می گردد.

۱

منابع قید شده در متن به فارسی ترجمه نشده، برای دسترسی به این منابع به متن اصلی مراجعه کنید  
آدرس متن اصلی در شبکه ولتر

<http://www.voltairenet.org/article184071.html>



Annie Lacroix-Riz

آنی لاکروآ-ری

\*- استاد تاریخ معاصر در دانشگاه پاریس ۷- دنی دیدرو. او نویسنده آثار متعددی است  
پیرامون همین موضوع پیش از این در گاهنامه هنر و مبارزه منتشر شده است  
— میشل کولن، ۶ جون ۴۴ : آنچه را که به شما خواهند گفت

<http://www.afgazad.com/Siaasy-2014/060614-T-HM-6-June-1944.pdf>

#### پی نوشت مترجم :

در مورد هفتادمین سالگرد ۶ جون ۱۹۴۴ تا کنون دو مقاله از نشریات آلترناتیو غربی منتشر کرده ام. در آخرین  
بازخوانی های ترجمه ام، به فکرم خطور کرد که به نشریات انترنتی فارسی زبان که پیرامون این مراسم بین المللی  
احتمالاً مطلبی منتشر کرده اند به انضمام ویکیپدیای فارسی نگاهی ببندم.  
کوتاه سخن این است که غالب سایت هائی که من برای بررسی موضوع «پیاده شدن نیروهای انگلو ساکسون در  
نرماندی» خواندم، به شکل دائمی همان چشم انداز مخدوش و تحریف شده رایج در رسانه های حاکم در جهان  
امپریالیستی و سرمایه داری را تکرار کرده اند. نتیجه گیری از این وضعیت را به خوانندگان واگذار می کنم.  
با این وجود، خیلی خوشوقتم که می توانم این دو مقاله را که ما را کمی بیشتر با حقایق تاریخی آشنا می سازد، در  
اختیار خوانندگان گاهنامه هنر و مبارزه قرار دهم.

گاهنامه هنر و مبارزه

۱۶ جون ۲۰۱۴